



مهدی سعیدی مدرس و طراح گرافیک

جنگ برای من از خیابان سنایی شروع شد؛ خیابانی زنده و پرهیاهو با کافه‌های شلوغ و آدم‌هایی که همیشه در رفت‌وآمد بودند. اما با شروع جنگ، این ریتم ناگهان قطع شد. کافه‌ها خالی شدند و سکوتی سنگین جای آن همه زندگی را گرفت.

صدای بمب‌ها خیلی زود در ذهنم ماندگار شد. بعد از مدتی، هر صدا می‌توانست در ذهنم شکل انفجار پیدا کند؛ حتی صداهایی که پیش‌تر کاملاً عادی بودند. ترس، خشم و دنبال کردن مداوم اخبار، آرامش را کاملاً از من گرفته بود. بعضی شب‌ها، حوالی نیمه‌شب، گروهی از ماشین‌ها همراه با خودرویی مجهز به بلندگو از خیابان عبور می‌کردند و صداهایی را با حجمی غیرعادی در شهر پخش می‌کردند؛ صداهایی که برای من دست‌کمی از صدای بمب نداشتند. با کوچک‌ترین صدا از خواب می‌پریدم و هر شب ناچار با قرص خواب می‌خوابیدم. انگار خود شهر وارد وضعیتی شده بود که در آن، صداها جای همه چیز را گرفته بودند.